

اسلام سیاسی مخلوق جنگ سرد!

ناصر اصغری

فرانسس فوکویاما اخیرا در یک سلسله مقالات، تحت عنوان پرداختن به اسلام بنیادگرا، بطور ضمنی به دفاع از تز "پایان تاریخ" خود مشغول شده است. پرداختن به این مقالات از حوصله این نوشته کوتاه خارج است. اما در لابلای این مقالات و بخصوص در یکی از آخرین مقالاتش که اخیرا در روزنامه گاردین نیز تجدید چاپ شده، ایشان چشم بر روی تمامی اسناد منتشر شده در مورد بن‌لادن و جنبشش می‌بندد.

اینکه اسلام سیاسی مخلوق جنگ سرد است دیگر به دانش عامه تبدیل شده است. اما اینکه همین مخلوق نافرمانی می‌کند و سهم بیشتری از کیک را می‌خواهد به هیچوجه نه مشروعیتی به جنبش اسلامی می‌دهد و نه از این واقعیت که این جنبش زائده جنگ سرد است می‌کاهد. فوکویاما در مقاله مذکور می‌گوید: "بنظر می‌رسد که فرهنگ اسلامی تنها فرهنگی است که افرادی مثل بن‌لادن و طالبان از خود بیرون می‌دهد که در برابر مدرنیته مقاومت می‌کنند." وی در نوشته‌های دیگرش جنبش اسلام سیاسی را هم ردیف با فاشیسم و نازیسم در آلمان و ایتالیا و انقلاب اکتبر روسیه می‌داند که همگی اینها به نوعی راه را برای دموکراسی باز کردند. لازم به یادآوری است که تز "تسبیت فرهنگی" یکی از تزه‌های پست مدرنیستی ایشان می‌باشد. از همین تز است که ایشان به یاد "فرهنگ اسلامی کشورهای اسلامی" می‌افتد و از آن طالبان و بن‌لادن بیرون می‌دهد. کاری به این دسته‌بندیها و تحلیل‌های کذایی و دلخواهی آقای فوکویاما ندارم. اما انکار اینکه جنبش ارتجاعی اسلامی دست‌پخت خود همین سیاستگذاران وزارت خارجه آمریکا-که اتفاقا آقای فوکویاما نیز دوره‌ای یکی از همین سیاستگذاران بود-، دیگر خاک توی چشم مردم پاشیدن است. بعد از ورود سربازان شوروی به افغانستان، آمریکا برای پیدا کردن یک رهبر مذهبی که حکم جهاد علیه کفار بدهد، به هر دری زد. زیبگنیف برژینسکی که رئیس امنیت ملی دولت جیمی کارتر بود، در تماسی با شیوخ سعودی از آنها خواست کسی را به این کار بگمارند. واضح بود که کسی از آنها حاضر نمی‌شد تاج و تختش را به مخاطره

بیاندازد و راهی کوه‌های افغانستان گردد. بهترین شانس برژینسکی اسامه بن‌لادن دوست دربار شاه سعودی بود که یکسری اختلاف با آل‌سعود پیدا کرده بود. بن‌لادن این ماموریت را پذیرفت. بنابر تحقیق و پژوهش جان کولی نویسنده کتاب "جنگ نامقدس، افغانستان، آمریکا و تروریسم بین‌المللی"، برژینسکی در گذرگاه خیبر در مرز پاکستان و افغانستان در حالی که در لباس گل و گشاد محلی پشتونها و با بر سر داشتن یک عمامه و قرآنی زیر بغل، فریاد می‌زند که "پس کی حکم جهادمان دهید، خدا با ماست". مسلمانان را به جهاد علیه کفار دعوت می‌کند. خود برژینسکی در یکی از مصاحبه‌هایش حداقل به بخشی از این حقایق اقرار کرده است.

در رابطه با تماسهای مداوم و فشرده فرستاده‌های وزارت خارجه آمریکا با خمینی و ابراهیم یزدی و دوستانشان برای جلوگیری از روی کار آمدن یک حکومت چپگرا در ایران نیز زیاد نوشته شده است. از جمله نوشته با ارزش ایرواند ابراهامیان "مجاهدین" نیز به این ملاقاتها اشاره کرده است. اسلام سیاسی، چه در ایرانش و چه در افغانستانش که در مقالات فوکویاما بیشتر به آن پرداخته شده است، دست ساخت وزارت خارجه آمریکا و سیا (حس‌چ) می‌باشد. چرا آقای فوکویاما سعی می‌کند این جنبش را توجیه کند و برایش دلیل اجتماعی بیاورد، ذکاوت خاصی نمی‌خواهد. خود ایشان می‌گوید که ۷۰ درصد جمعیت ایران زیر ۳۰ هستند و همه گزارشات خبر از این می‌دهند که این نسل از اسلام تنفر دارد. خبر از بوی الرحمن حکومت اسلام در ایران می‌دهد. و امیدوار است که "اسلام مدرن" -دقیقا همین محتوا را بکار می‌برد- بتواند دموکراسی را جایگزین حکومت تئوکراتیک بکند.

بعید به نظر می‌رسد نسلی که از اسلام بنیادگرا تنفر دارد و برای بزیر کشیدنش وارد میدان شده باشد، به "اسلام مدرن" رضایت بدهد. اگر این نسل قرار است کارش را با تروریسم یکسره کند، باید به زمینه‌های سیاسی-اقتصادی که تروریسم را تولید می‌کند، پایان بدهد. و این مستلزم ریشه کن کردن نابرابریها است. ■

برای آن دسته از خوانندگان همبستگی که با نام فوکویاما آشنای چندانی ندارند، لازم است چند نکته را اینجا بگویم. در کنار پستهای مختلفی که در دانشگاهها و موسسات مختلف آمریکا به عهده داشته است، آقای فرانسس فوکویاما تئورسین جنگ سرد نیز می‌باشد. گاهی به عنوان "شوروی‌شناس" و یا متخصص امور خاورمیانه معرفی شده و نظر داده است. در سازمان‌های دولتی که در ارتباط با این امور بنیاد گذاشته شده‌اند، پستهای حساسی را برعهده و یا رهبری کرده است. وی نویسنده کتاب "پایان تاریخ" می‌باشد. در باره این کتاب می‌گوید: منظورم از تاریخ ترقی تدریجی به سوی مدرنیته که مشخصه آن دموکراسی و کاپیتالیسم می‌باشد، است. ایشان در این کتاب صریحا گفته است که هرگونه مبارزه برای سوسیالیسم و برابری طلبی به پایان خود رسیده است.



با سرکوب خونین انقلاب ایران و تحمیل یک زندگی فوق ارتجاعی به مردم، دهها هزار انسان گریخته از دست

جمهوری اسلامی، تنها و بدون تشکل راهی بسوی امنیت و آرامش در ورای مرزهای ایران می‌جستند. متشکل کردن این موج عظیم انسانی حول مدرن ترین و انسانی ترین دست آورده های بشری، دفاع بی قید و شرط از حق پناهندگی مردم ایران و قرار دادن این توده میلیونی در کنار مبارزات انساندوستانه و کارگری در غرب علیه راسیسم، فاشیسم و نابرابری اجتماعی، ایجاد سازمانی فرامحلی بدون در نظر گرفتن ملیت، مذهب، جنسیت و تعلق تشکیلاتی را به یک ضرورت فوری تبدیل می‌کرد. همبستگی - فدراسیون سراسری پناهندگان ایرانی پاسخ منصور حکمت به این شرایط بود. بقول او: "همه داستان زندگی ما تغییر زندگی انسان است."